



وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا  
بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا  
فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاوِرَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ  
أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾

أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا  
يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا  
أَمَانِيًّا وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ  
يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا  
قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ  
لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً  
قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ  
يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا

لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ  
فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ ﴿٨١﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ  
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾

{۷۶} و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند ملاقات  
کنند، گویند: ایمان آورده‌ایم. و چون بعضی از این‌ها  
به سوی بعض دیگر روند و خلوت گزینند، گویند:  
آیا بازگویی می‌کنید به آن‌ها آنچه را خداوند بر شما  
گشوده، تا با شما نزد پروردگارتان به آن احتجاج  
کنند؟ آیا درست نمی‌اندیشید؟

{۷۷} مگر اینان نمی‌دانند که خداوند می‌داند آنچه را  
پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند؟

{۷۸} و گروهی از این‌ها بیسوادانی هستند که کتاب  
را جز آرزوهای بیجا نمی‌دانند، و نیستند این‌ها مگر  
آنکه رو به گمان می‌روند.

{۷۹} پس، وای بر کسانی که کتاب را با دست خود  
می‌نویسند، آن‌گاه می‌گویند که این از نزد خداست تا  
به آن بهای اندکی به دست آرند. پس، وای بر آن‌ها از  
آنچه دست‌هاشان نوشته است و وای بر آن‌ها از آنچه  
کسب می‌کنند.

{۸۰} و گویند: هرگز آتش به پوست ما نمی‌رسد،  
جز چند روز شمرده‌ای. بگو: آیا از خدا عهده‌ی  
گرفته‌اید، پس خداوند هیچ‌گاه مخالفت با عهد خود  
نمی‌کند؟ یا بر خدا گفته‌هایی می‌بندید که نمی‌دانید؟

{۸۱} آری، کسی که گناهی پیشه کند و خطایش  
آن‌ها را از هر سو احاطه کند، پس این گروه یاران  
آتش‌اند و در آن جاودان‌اند.

{۸۲} و کسانی که ایمان آرند و کارهای شایسته به  
جای آرند این‌ها یاران بهشت و در آن جاودان‌اند.

## شرح لغات

حدیث: چیزی که حادث شده، خبر تازه.

فتح: گشودن، تعلیم دادن، قضاوت کردن.

مُحَاجَّة (از حَجَّ به معنی قصد): مجادله و مناظره؛ چون دو طرف برای اثبات مدعای خود حجت (دلیل) می آورند.

أُمِّی: کسی که خواندن و نوشتن نداند. منسوب به «أُمٌّ» (مادر)، بی سواد مادرزاد، یا منسوب به «أُمَّتٌ»، چون مانند عامه مردم است.

أَمَانِیٌّ، جمع أَمْنِیَّة: دروغ، آرزوهای پیش خود ساخته. به معنای تلاوت و قرائت نیز می آید.

وَيْلٌ: شر و هلاکت، اندوه و زاری؛ کلمه‌ای است که چون مصیبت و هلاکت روی آرد و راه نجاتی نباشد گفته می شود؛ مانند وای.

کسب: کاری است که برای جلب نفع یا دفع ضرر با جوارح انجام گیرد.

مَسَّ، مانند لمس: رسیدن به ظاهر چیزی. در معنای لمس احساس هم هست.

خَطِیئَةٌ: گناه، گمراهی، انحراف از راه.

«و اذا لقوا الذین آمنوا...»: این هم نمونه دیگری از سخت‌دلی یا تحیر آن‌هاست که در میان جمود به تقلید و عقاید قدیم و هدایت جدید، متحیرند که نمی‌توانند از بندهای این تقلید یکسره خود را برهانند و به حق بگردند. از سوی دیگر، نگران‌اند از اینکه هدایت جدید پیش رود و وضع قدیم را برهم ریزد و آن‌ها عقب بمانند و دنباله رو شوند. در میان این تحیر، اظهار ایمانشان به حسب برخورد با مؤمنان و از روی مصلحت اندیشی است: «و اذا لقوا...». ولی کشش نفسانی‌شان به سوی همان تقلید و اوضاع قدیم و همکیشان‌شان بوده است: «و اذا خلا بعضهم الی بعض...» این تحیر و جذب و انجذاب میان قدیم و جدید مخصوص توده



عوام آنها بوده است؛ اما پیشوایان و سران دینی آنها که آیین را وسیله قدرت و نفوذ و مقام خود می‌دیدند، دچار چنین تحیری نبودند و پیروان خود را از اظهار آنچه از دین می‌دانستند به مسلمانان، سرزنش می‌کردند: «أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ». بنابراین، ضمیر فاعل «قالوا آمنا» راجع به گروه اول و ضمیر «قالوا أتحذثونهم» راجع به گروه دوم است.

مقصود از «ما فتح الله»، اگر «فتح» به معنای گشودن باشد، احکام و شریعت است؛ و اگر به معنای حکم و دستور باشد، مقصود عهدها، دستورها و پیشگویی‌هاست. این‌ها منع و سرزنش پیروان خود را چنین توجیه می‌کردند که اگر مسلمانان از آنچه آنها می‌دانند آگاه شوند، زبان احتجاجشان در پیشگاه کتاب و حکم پروردگار یا در قیامت، دراز خواهد شد: «لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ». این گفته قرآن از زبان یهود می‌رساند که آنان خدا و علم او را محدود پنداشتند و او را عالم و محیط به باطن و ظاهر همه موجودات نمی‌شناختند؛ و گمان می‌کردند فقط آنچه گفته و اظهار شود خداوند آگاه می‌گردد. این مغروران که به خیال خود درهای اسرار دین را تنها به روی خود گشوده می‌دیدند، اظهار این اسرار را به مسلمانان از بی‌خردی و برخلاف دوراندیشی می‌پنداشتند: «أفلا تعقلون»؟

«أولا يعلمون أن الله يعلم ما سرّون و ما يعلنون» چرا اینان عقل خود را در راه علم به کار نمی‌برند تا بدانند که در پیشگاه علم خداوند پنهان و آشکار یکسان است. چون خداوند احاطه علمی به تحریف‌های مزورانه‌ای که در کلامش کرده‌اند دارد و چون به نفاق و دورویی آنان با مسلمانان و آنچه می‌خواهند از مسلمانان پنهان دارند، آگاه است، در دنیا رسوا و در آخرت مؤاخذه‌شان خواهد کرد. و آنچه برای مسلمانان حجت است، چه آشکارا کنند چه نکنند، خداوند می‌داند؛ از این‌رو این آیه، با بیان احاطه علمی خداوند، متضمن تهدید و نکوهش و ردّ بر آنها درباره



تحریف، نفاق، کتمان و احتجاجی است که در دو آیه گذشته بیان شد. این هم یک نوع بلاغت در توسعه مقصود و تطبیق مخصوص قرآن است. آن‌گاه، آنچه درباره عوام پیرو و پیشوایان منحرف در این آیه [به طور] سربسته بیان شده، در آیه بعد چگونگی فهم و رفتار هریک از این دو دسته را نسبت به آیین جداگانه بیان می‌کند:

«و منهم أمیون...» این گروه درس ناخوانده که دارای اندیشهٔ بچگانه و مانند طفل طفیلی مادرند، کتاب را که راه و روش زندگی و پیشرفت به سوی سعادت است، یا از کتاب، بنا به تقدیر «من»، جز غرور و یا فتنه‌ها و آرزوهای نابجا نمی‌پندارند. این‌ها با تعلیمات و تلقینات غرورانگیز، گمان می‌کنند که خودشان برگزیدگان خدا و قومشان برتر از همه و در سرای آخرت، مورد شفاعت پیامبران خود هستند. این مذمت از جهت امی بودن آن‌ها نیست، بلکه از آن جهت است که نه با هدایت کتاب به وظایف و مسئولیت‌های خود پی برده‌اند، نه به رموز تربیت و مقاصد کتاب آشنا شده‌اند و نه از علمای ربانی پیروی و تقلید کرده‌اند. آیه بعد معرف مسئولین این عامیان آرزو پیشه و گناهکاران بزرگ است.

این‌گونه گرفتاری عامه به آرزوها و امیدها و افتخار کردن به گذشتگان و آثار برازندهٔ آنان، از نشانه‌های انحطاط و زبونی و ضعف قوای عقلی و جسمی ملت‌هاست. آنان این‌گونه «أمیّه»‌ها را یگانه و سیلهٔ سعادت دنیا و نجات آخرت خود می‌پندارند و به همان دلخوش‌اند و از قوانین عمومی زندگی غافل می‌گردند. تا آنجا که مسلمانان این آیات و تاریخ گذشتگان را می‌شنوند و از انطباق به خود غافل و تنها چشم به گذشتگان دارند. از رسول اکرم ﷺ است که: «شما مسلمانان راه و روش پیشینیان را و جب به و جب و ذرع به ذرع پیروی خواهید کرد».<sup>۱</sup>

۱. «لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ذُرَاعًا بِذِرَاعٍ وَبَاعًا بِبَاعٍ»، دعائم الاسلام، دارالمعارف، قاهره، ۱۳۸۳ هـ. ق، ج ۱،



آیه این‌گونه آرزوها و اندیشه‌های بی پایه را طرد کرده است و علمای بزرگ اسلام تحقیق و استدلال در اصول را بر همه و [تحقیق] در فروع را بر مستعدان واجب می‌دانند. در قرون اولیه اسلام، عقیده را جز با برهان؛ و عمل را جز از روایت و قرآن؛ و تقلید را جز در فروع غیرمنصوص، آن هم از موثّقین راویان موثّق، نمی‌پذیرفتند.

در [تفسیر] صافی، در تفسیر این آیه حدیثی آمده که نظر آیه را درباره تقلید بجا و نابجا و شرح «امانی» و انطباق آیه با عوام مسلمین و میزان شناسایی علمای حق و ناحق را به روشنی بیان کرده است. «مضمون حدیث این است که مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که عوام یهود از کتاب همان را می‌دانستند که از علمای خود شنیده بودند و راهی برای فهم دین جز شنیده‌ها نداشتند؛ پس چرا قرآن آن‌ها را از این پیروی و تقلید سرزنش کرده است، آیا عوام یهود مانند عوام ما نیستند که از علمای خود تقلید می‌کنند؟ اگر برای آن‌ها تقلید جایز نباشد برای ما مسلمانان نیز جایز نیست؟ آن حضرت فرمود: میان عوام و علمای آن‌ها با ما از جهتی تفاوت و از جهتی یکسانی است. اما از آن جهت که یکسانی است، هم عامیان ما و هم عوام آن‌ها را از تقلید علما سرزنش کرده است. اما از جهت فرقی که دارند چنین نیست. آن شخص گفت: ای فرزند رسول خدا، بیشتر بیان فرما! فرمود: عوام یهود علمای خود را به دروغ‌گویی، حرام خوری، رشوه‌گیری و تغییر احکام به امید شفاعت‌ها و ساخت و سازهایی می‌شناختند؛ چنان تعصباتی از آن‌ها می‌دیدند که در اثر آن یکسره از آیین خود دست می‌کشیدند، اگر به زیان کسی بود حق وی را به دیگری می‌دادند که مستحق نبود. به خاطر دوستان و طرفداران خود به دیگران ستم می‌کردند و مرتکب محرمات الهی می‌شدند؛ این عوام یهود، به حسب تشخیص قلبی خود، چنین مردمی را باید فاسق شناسند و گفته‌های آنان را از [قول] خدا و



واسطه‌های بین خدا و خلق نمی‌بایست تصدیق کنند، چون عوام یهود از این مردم [علمای یهود] تقلید کردند، خداوند مذمّشان کرده است که نبایستی گفته آن‌ها را بپذیرند و به آن عمل کنند. بر این عامیان واجب بود که خود در کار رسول خدا نظر می‌کردند، زیرا دلیل‌های راستی او واضحتر از آن بود که پوشیده بماند و مشهورتر از آن بود که برای آنان واضح نشود. همچنین عوام امت ما، چون فقهای خود را به فسقِ هویدا و عصیبت خشک و تکالّب (سگ منشی) بر امور پست و جیفه دنیا و حرام آن شناختند و دیدند که آن‌ها نیز وقتی به زیان کسی تعصب ورزیدند، از میانش می‌برند و از هستیش می‌اندازند، گرچه سزاوار آن باشد که کارش اصلاح شود، و چون به سود کسی سر تعصب آیند، در حق وی نیکی و دستگیری می‌کنند، گرچه سزاوار خواری و اهانت باشد. لذا از عوام کسی که از این‌گونه فقها پیروی کند، مانند همان عوام یهود است که خداوند مذمّشان کرده است. اما فقهایی که نگهدار نفس و نگهبان دین، مخالف هوی، و فرمانبر امر مولای خود باشند، به سود مردم عوام است که از وی تقلید و پیروی کنند. و این اوصاف جز به بعضی از فقهای شیعه راست نمی‌آید. پس، از فقهایی که بر مرکب قبایح و فواحش، به روش فاسقان فقهای عامّه سوارند، از آنان از طرف ما گفته‌ای نپذیرید و هیچ ارزش و احترامی برای آن‌ها نیست.<sup>۱</sup> **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

بعضی «امانی» را از «تمنی» به معنای قرائت و تلاوت گرفته‌اند،<sup>۲</sup> [بنابراین معنی]: از کتاب جز آنچه بر آن‌ها قرائت می‌شود چیزی نمی‌دانند. یا: جز تلاوت و قرائت ظاهر نمی‌دانند (در این دو جهت نیز مسلمانان از همه پیشی گرفته‌اند!).

۱. الفیض الکاشانی، التفسیر الصافی، همان، ص ۲۱۸-۲۱۹؛ التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، همان، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۲. تَمَنَّى تَمَنِيًّا [باب تفعل] الشیء: چیزی را خواست. تَمَنَّى الْكِتَابَ: کتاب را خواند. تَمَنَّى الْحَدِيثَ: حدیث را ساخت و آفرید. (معجم عربی لاروس).



چون اندیشه‌ها و ذهن‌های آنان رو به برهان و دلیل و نتایج یقینی پیش نمی‌رود، و در بافته‌های آرزوها و وهم خود گرفتارند و تنها به تلاوت و قرائت دلخوش‌اند، پس پیوسته رو به گمان می‌روند: «وإن هم إلا یظنون». حمل فعل [یظنون] بر ذات [هم]، و حصر [إلا] می‌فهماند که هستی و وجود اینان جز گمان و وهم نیست، چه آدمی [همان] اندیشه است و مابقی جز رگ و ریشه نیست.<sup>۱</sup>

«فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله»: این آیه که به «ویل» مکرر آغاز و ختم شده «ویل، مرگ، زبونی، کوتاهی و بریده شدن دست از هر خیر و دستاویز نجات»، با «فاء» تفریع،<sup>۲</sup> دلالت بر این دارد که انگیزنده آن غرورها (امانی)، در نفوس اُمیون، و نگاه داشتن آنان در میان گمان و وهم، همان بافته‌ها و امید و آرزوانگیزی است که به نام آیین و کتاب خدا نوشته می‌شود و بیسوادان ساده دل را چشم و گوش بسته در میان اوهام و خیالاتی که با آیین و قوانین خدایی و برهان و دلیل سازگار نیست نگاه می‌دارد. این عامیان مورد سرزنش‌اند که چرا کتاب و دستورات و میزان‌های الهی آن را در نظر نمی‌گیرند و چشم بسته تقلید می‌کنند؛ ولی بیشتر - یا همه - گناه بی‌خبری آنان به عهده کسانی است که خود را دانای به اسرار شریعت شناسانده‌اند و ساخته‌های به سود شهوات خود را به نام کتاب خدا می‌نمایانند. پس سبب آن غرورهای عامیانه، این نوشته‌های راهزانه از صراط مستقیم آیین است؛ نوشته‌هایی که به دست خود می‌نویسند: «بأیدیهم». و این قید «بأیدیهم» دوبار در این آیه تکرار شده است؛ همان دستهایی که سودجویی، خودپرستی و عوام‌فریبی آن را از آستین بیرون آورده است و هوای گمراه‌کننده را

۱. ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵.

۲. فاء تفریع یکی از حروف عطف است و برای نتیجه‌گیری از سخن قبل می‌آید.

به صورت نقش دین می نگارند. اگر به کار برنده دست نگارنده، اراده حق و اندیشه حق جویی و فرمان مولا و برتر از دخالت هوا باشد، همان دست خداست و، به حسب مفهوم مخالف این آیه، ویلی و وبالی بر آن نیست؛ بلکه خطای آن هم صواب است.

توصیف و تعریف ائمه هدی، علیهم السلام، از فقهایی که پیروی آن‌ها بر عامه مردم واجب است، در حقیقت شرح مفهوم مخالف همین آیه است که از قید «بایدیهم» برمی آید. توصیف ائمه از چنین فقها بیشتر ناظر به تقوا، صیانت نفس، حفظ دین، سرپیچی از هوا و اطاعت امر مولا است. از جهت تخصص علمی، بیش از وصف فقیه و راوی حدیث نیامده است: «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ؛ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ وَ مُطِيعًا لَأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ».<sup>۱</sup>

آنان که از روی هوا و پیروی از شهوات، در برابر بهای دنیوی و به دست خود کتابی می نویسند و آن را به نام خدا می باوراند، صواب آن‌ها هم خطا و پیروی از آنان وبال عقول و اخلاق و مجتمع است. پس نفرین مرگ و تباهی و دست‌کوتاهی از هر خیر، بر آن‌ها از آن چیزهایی است که خود می نویسند و از آن چیزهایی است که کسب می کنند: «فویل لهم ممّا کتبت أیدیههم و ویل لهم ممّا یکسبون».

«وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً...». این نمونه ظاهر غرور و امانی عوام یهود درباره روز جزا و پاداش اعمال نارواست که نتیجه آن کتاب‌های مزورانه غرورانگیز، یا خلاصه‌ای از اندیشه‌های بی پایه شان است. این فریب خوردگان مغرور، آتش جزای اعمال را برای همیشه بر خود و قبیله خود، هر که باشند و هر چه بکنند، حرام می پندارند: «لن» برای نفی ابد و همیشگی است. [گناهکاران خود را

۱. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، همان، ص ۳۰۰، ح ۱۴۳؛ الحرالعالمی، وسایل الشیعه، همان، ج ۱۸،





در آخرت [جز چند روزی انگشت شمار، یعنی به اندازه همان چند روزی که گوساله می پرستیدند، یا هفت روز روزگار خلقت جهان [معدّب نمی دانند]. آن آتش هم در آن چند روز تنها آنان را مس می کند؛ یعنی فقط به پوست بدنشان می رسد که شاید درد و رنجی هم به آنان نرساند! این مستهای غرور و خودبینی و منشأ هر گناه و جنایت است. این ها اگر دروغ و افترا و غرور نیست، پس چیست؟ آیا عهد خصوصی یا عمومی از خدا و پیامبران گرفته اند؟ «قُلْ أَتَّخِذُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ؟» یا به خداوند چیزی را نسبت می دهند که نه از راه برهان و دلیل و نه از راه وحی و کتاب به آن علم یافته اند: «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟» «بلی مَنْ کَسَبَ سَيِّئَةً وَ أْحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ...». حرف «بلی» برای تصدیق و تثبیت این حقیقت و رفع آن توهم است. این آیه، قانون عمومی جزا و آثار عمل و راز خلود در دوزخ را با این بیان جامع و رسا اعلام فرموده: کسب سیئته، که عمل جوارح ناشی از نیت و قصد است، با تکرار و اصرار، آثار ثابتی در نفس می گذارد و به صورت حالت و عادت و ملکه درمی آید، تا آنجا که ضمیر و وجدان را فرامی گیرد و بر جوارح مسلط می شود و از محیط هدایت و توجه به حق بیرون می برد. پس از آن، هر عمل گناه و شرّی، بدون معارضه و جدانی، آسان می گردد تا آنکه چنین مردمی دچار شرک و کفر معنوی می شوند (حساب کفر ظاهری و عنوانی از کفر معنوی جداست). [هر چند] آیه در مورد یهود [نازل شده]، ولی مقصود کلی و شامل همه است، گرچه به ظاهر موحد و مسلمان باشند.

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام چنین آمده است: «سَيِّئَةٌ مَحِيْطَةٌ أَنْ اسْتِ كِهْ غِنَاهُ پِيشَه رَا از آيين خدایي يکسره بيرون ببرد و از ولايت خدایش برکنار دارد و از خشم خدا مأمونش بدارد. این همان شرک به خدا و کفر به محمد ﷺ، و

ولایت علی و خلفای معصومین است»<sup>۱</sup>.

بعضی از محققین از حکما و متکلمین خلود در جهنم را با اصول مسلم عقلی ناسازگار می‌دانند. بعضی خلود را مخصوص مشرکین دانسته‌اند. معتزله اهل کبایر را نیز مخلد می‌دانند. این گروه از محققین اسلامی می‌گویند: خلقت جهان از مبدأ خیر و رو به خیر و کمال و صلاح است، و آدمی که مستعد و کوشای به سوی کمال و سرشت فطرتش بر خیر است، در جهنم که محیطی دور از حق و خیر است، برای همیشه نمی‌پاید، زیرا دوری از خیر و حق امری قسری است و قسر پایدار و ابدی نیست.<sup>۲</sup> و آثار گناه عَرْضی است و عَرْض دیر یا زود زایل می‌گردد. و نیز ابدیت در دوزخ با وسعت رحمت و شمول سازگار نیست. و همچنین عذاب نامحدود در برابر گناه محدود مخالف عدل است. روی این موازین و اصول که نزد این محققین مسلم است، آیاتی را که دلالت بر خلود و ابدیت در عذاب دارد به معنای زمان‌های طولانی دانسته‌اند.

آن‌ها از این حقیقت غافل‌اند که گرچه در بیشتر نفوس استعداد خیر و کمال غالب است، ولی در آغاز فطرت، همه نفوس در سرحد میان خیر و شر و کمال و نقص قرار گرفته‌اند. این قابلیت، به سبب اختیار و کسب، در هر جهتی فعلیت

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، همان، ص ۳۰۴، ح ۱۴۷؛ المجلسی، بحار الانوار، همان، ج ۸، ص ۳۰۰، ح ۵۵ و ص ۳۵۸، ح ۱۹؛ نسخه‌ای از تفسیر امام عسکری که در دسترس ماست این چنین است: «... و ترمیه فی سخط الله» یعنی او را به سوی خشم و سخط الهی پرتاب می‌کند. اما مرحوم مجلسی «... و یؤمنه من سخط الله» یعنی: او را از خشم خدا ایمن می‌دارد؛ ذکر کرده است و هم چنین البحرانی در البرهان هم «تؤمنه من سخط الله» ذکر کرده است، ن. ک: همان، ص ۱۱۹، ح ۱. ولی فیض کاشانی در تفسیر صافی ج ۱، ص ۲۲۱، به نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام «و لا تؤمنه من سخط الله» آورده است!

۲. در فلسفه می‌گویند: «القسری لایدوم»، چنانچه حاجی سبزواری می‌گوید:

وَالْقَسْرُ لَا يَكُونُ دَائِمًا كَمَا لَمْ يَكُ بِالْأَكْثَرِ فَلْيَنْخَبِئَا

قسری یعنی اجباری، کسی را برخلاف خواست و اراده‌اش مجبور به چیزی کنند.



می‌یابد. چون خوی‌ها و ملکات میراثی و اکتسابی و خصلت‌های حیوانی بر نفوس غالب آمد، صورت فطری و باطنی را یکسره دگرگون می‌کند و آن را از محیط جاذبه خیر و رحمت بیرون می‌برد. آن‌گاه صورت و محیطی که با اختیار و کسب فرآورده و فراهم ساخته است برای شخص، طبیعی می‌گردد و دیگر بقا در این محیط قسری نخواهد بود که دوام نیابد. و نیز آثار اعراض در نفوس قابل، چون به صورت جوهری درآمدند زایل نمی‌شوند و مانند حیوان یا پست‌تر از آن، خود فاقد استعداد فراگرفتن رحمت می‌گردند. از این رو مانند هر موجود فاقد استعداد، مشمول رحمت و اسعه نمی‌شوند، و همان سان که حیوان محکوم غریز است، این گروه برای همیشه محکوم خوی‌های اکتسابی خود هستند و محیط عذاب، محیط خوی گرفته طبیعی آن‌ها می‌شود؛ چنان که در دنیا این طبیعت ثانوی و انقلاب نفسانی در معدودی از نفوس مشهود است. این مضمون در احادیث آمده که جهنمیان چون به یاد خدا آیند یا ذره‌ای از محبت خیر در قلبشان باشد، سرانجام نجات می‌یابند.

بنابراین، مطابق آیات صریح قرآن حکیم، خلود در عذاب با اصول خلقت و خیر و کمال و رحمت و عدل ناسازگار نیست. و موافق قوانین و نوامیس آفرینش و سرشت اثرپذیر آدمی و تکامل نفوس، در جهتی است که هرکس خود اختیار کرده است. آن نفوسی که به اختیار و پیوسته کسب «سَئِئَه» کرده و آن را کمال هستی خود تشخیص داده، آثار مکتسبات لازم لاینفک و مصاحب ذاتی آنان شده و خود با کسب «سَئِئَه» «سَئِئِی» شده‌اند. چون لازم سیئات، یا صور باطنی آن، آتش و جهنم است که با آن ملازم و مصاحب و در آن جاودانند. «أولئک أصحاب النار هم فیها خالدون».

مقابل با این‌ها، نفوس درخشان ایمانی و کوشای در راه عمل صالح‌اند که «أولئک أصحاب الجنة هم فیها خالدون». در میان این دو گروه که بیشتر نفوس‌اند،

نه از آغاز یکسره مجذوب و رهسپار بهشت‌اند و نه برای همیشه مخلّد و رو به جهنم‌اند. این دو آیه، مانند آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...»<sup>۱</sup> بیان قانون عمومی و کلی کسب و عمل و نتایج و آثار باقی آن است.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»